

باشگاه مهربانی پل ارتباطی ما و شماست. با ما در تماس باشید و شمار هی خود را هم بر ایمان بفرستید، شاید روزی صدای گرم شما هم، دلگرممان کند

محبوبه رهگذر / سبزواری

سلام. از شاهد جوان تماس می‌گیرم. خانم رهگذر

- خواهش می‌کنم بفرمایید.
 نظرتان در مورد شاهد جوان
 - مجله، مجله خوبی است. محتوای مجله خیلی مفید است. صفحه سلامت، سیاست، بین‌الملل و... من تمام مجله را مطالعه می‌کنم.
 صفحه‌ای هست که به نظر شما نیاز به تغییر داشته باشد؟
 - اگر تعداد صفحات بیشتر شود بهتر است. نسبت به مجلات دیگر صفحات کمی دارد.



علیرضا علیزاده / کهنوج

سلام. آقای علیزاده از شاهد جوان مزاحمتان می‌شوم.
 - بفرمایید.
 اوضاع کهنوج چطور است. از نظر آب و هوایی.
 - اینجا چون منطقه‌ی بیابانی و خشک است. سوز خیلی زیادی دارد.
 نظرتان در مورد شاهد جوان.
 - من تازه دو، سه ماه است که اشتراک مجله شدم. در نمایشگاه با این مجله آشنا شدم. به دوستانم هم پیشنهاد کردم که این مجله را تهیه کنند.

ریحانه شادمان / زاهدان

سلام وقتتان بخیر، خانم شادمان!؟

- بله بفرمایید.
 از شاهد جوان تماس می‌گیرم. نظرتان در مورد شاهد جوان.
 - من صفحه‌ی خانه دوست را خیلی دوست دارم. برای ما که امکان سفر برایمان امکان ندارد خیلی مفید است. انشاءالله شاهد جوان هیچ وقت به مجلات زرد نیبوند.
 به نظر شما چطور باید به انقلاب ادای دین کنیم؟
 - ما باید راه شهدا را برویم. اگر ما کوچک‌ترین کوتاهی بکنیم. در آن دنیا چطور می‌خواهیم جواب شهدا و امام را بدهیم. ما باید با حمایت از رهبر و انقلابمان راه آنان را ادامه بدهیم.

عباس بروجردی / بروجرذ

سلام از شاهد جوان تماس می‌گیریم. آقای بروجردی؟
 - بله. من عباس بروجردی هستم؟ بفرمایید.
 آقای بروجردی نظرتان در مورد شاهد جوان؟
 - من این مجله را برای پسرم اشتراک گرفتم. یه وقت‌هایی مجله را مطالعه می‌کنم.
 کدام صفحه را بیشتر دوست دارید؟
 - من اولین صفحه‌ای که می‌خوانم صفحه‌ی یادداشت است. خیلی متأسف شدم از بابت مادر خانم آدینه. سلام ما را به ایشان برسانید و بگویید ما را در غم شان شریک بدانند.
 امام خمینی (ره) را در یک جمله تعریف کنید؟
 - امام... خیلی سخت است. اگر صفحات بیشتری هم بخواهیم بنویسیم کم است! آقا پدر همی ما بودند. پدری مهربان‌تر از پدرهای تنی ما.





محمد جواد شیخانی / ابهر

سلام از مجله شاهد جوان تماس می‌گیرم.
- سلام امرتان؟

اگر ۱۲ بهمن سال ۵۷ بودید چه می‌کردید؟
- ۱۲ بهمن روز ورود آقا به وطن بود. اگر من در آن روز بودم مطمئنم از سر شوق جانم را در راه آقا می‌دادم. من متولد ۶۳ هستم. در آن روزها نبودم. وای هر وقت عکس آقا را می‌بینم یا در صدا و سیما گوشه‌ای از سخنان ایشان را پخش می‌کنند، فقط گریه می‌کنم. به یاد امام به یاد پدرم!
- به جای پدرتان؟

- بله پدر من شهید شده‌اند و مادرم می‌گوید هر وقت امام سخنرانی داشتند اشک از چشمان پدرت جاری می‌شد.

رضا احمدی / چالوس

سلام خانم احمدی از شاهد جوان تماس می‌گیرم.
- سلام. خسته نباشید بفرمایید.

نظرتان در مورد شاهد جوان
- من از طرفداران پر و پا قرص شاهد جوان هستم. همیشه در مسابقات جدول و کاریکاتور شرکت می‌کنم. بخش انگلیسی را خیلی بیشتر دوست دارم. مطالب خیلی جالبی را چاپ می‌کنید. صفحه‌ای هست که به نظر شما بهتر است که تغییر کند؟

- نه. من همه صفحات را می‌خوانم و دوست دارم. فقط تعداد صفحات خیلی کم است.



ایاس قوچانی / نیشابور

سلام ظهرتان بخیر از شاهد جوان مزاحمتان می‌شوم.

- سلام. خواهش می‌کنم.
نظرتان در مورد شاهد جوان. شما؟

خالقی هستم. مدیر داخلی مجله شاهد جوان. خانم خالقی من ۳ - ۴ سال است که اشتراک مجله به شما هستم. این همه مطالب زیبا و پر محتوا در مجله است. حیف است که رو جلدهای مجله را زیبا انتخاب نکنید چند تا مجله را من خیلی خوشم آمد. جلد حضرت یوسف / جلد رالی / چند وقت پیش هم روی جلدتان در مورد پیراهن آقای سیف بود و...

لطف می‌کنید اگر بیشتر دقت کنید؟
- اطاعت امر آقای قوچانی، ما تمام تلاش خودمان را می‌کنیم تا شما راضی باشید.

یکی از دوستان خوب مجله «زهره عباسی» مطلبی را در اینترنت دیده و چون خوش آمده برای ما ارسال کرده که با هم می‌خوانیم:
روزها گذشت و گنجشک با خدا هیچ نگفت، فرشتگان سراغش را از خدا گرفتند و خدا هر بار به فرشتگان این گونه میگفت: می‌آید، من تنها گوشه‌ای هستم که غصه‌هایش را می‌شنود و یگانه قلبی‌ام که دردهایش را در خود نگه میدارد و سر انجام گنجشک روی شاخه‌ای از درخت دنیا نشست.

فرشتگان چشم به لبهایش دوختند، گنجشک هیچ نگفت و خدا لب به سخن گشود:
"با من بگو از آنچه سنگینی سینه توست."
گنجشک گفت: لانه کوچکی داشتم، آرامگاه

خستگی‌هایم بود و سرپناه بی کسی‌ام. تو همان را هم از من گرفتی. این توفان بی موقع چه بود؟ چه می‌خواستی از لانه محقرم کجای دنیا را گرفته بود؟ و سنگینی بغضی راه بر کلامش بست. سکوتی در عرش طنین انداز شد. فرشتگان همه سر به زیر انداختند.

خدا گفت: ماری در راه لانه ات بود. خواب بودی. باد را گرفتم تا لانه‌ات را واژگون کند. آنگاه تو از کمین مار پر گشودی. گنجشک خیره در خدایی خدا مانده بود. خدا گفت: و چه بسیار بلاها که به واسطه محبتم از تو دور کردم و تو ندانسته به دشمنی‌ام برخاستی.

اشک در دیدگان گنجشک نشست. ناگاه چیزی در درونش فرو ریخت. های‌های گریه‌هایش ملکوت‌خدا را پر کرد.

نامه‌های رسیده

مهدی علی‌حسینی - تفرش / مرتضی روغز ارفع / ایلام - آقای دیوانی / قزوین - علی کریمی / ایلام - معصومه نصیری / چالوس - فاطمه شیخان - تهران / ایلیا آقایی - زنجان / نسیم در فشی - کرج / زارح - یاسوج / تبریز / ملیکا مرعشی - قم / سوسن کاوندی - فارس / صبا خانسی - قشتم / علیرضا عبدالمالکی - شهریار / سیمین وساره جوادیان - اردبیل / امیر علی قوچیان - خراسان.

